

یاد من باشد

یاد من باشد از فردا صبح

جور دیگر باشم

بد نگویم به هوا، آب، زمین

مهربان باشم با مردم شهر

و فراموش کنم هرچه گذشت

خانه ی دل بتکانم از غم

و به دستمالی از جنس گذشت

بزدایم دیگر تار کدورت از دل

مشت را باز کنم

تا که دستی گردد

و به لبخندی خوش

دست در دست زمان بگذارم

یاد من باشد فردا دم صبح

به نسیم،

از سر صدق سلامی بدهم

و به انگشت نخعی خواهم بست

تا فراموش نگردد فردا

زندگی شیرین است، زندگی

باید کرد

گرچه دیر است ولی

کاسه ای آب

به پشت سر لبخند بریزم شاید

به سلامت ز سفر برگردد

بذر امید بکارم در دل

لحظه را دریابم

مهربانی خودم عرضه کنم

یک بغل عشق از آنجا بخرم

یاد من باشد فردا حتما

به سلامی

دل همسایه ی خود شاد کنم

بگذرم از سر تقصیر رفیق

بنشینم دم در

چشم بر کوچه بدوزم با شوق

تا که شاید برسد همسفری

ببرد این دل ما را با خود

و بدانم که دگر قهر هم چیز

بدیست

یاد من باشد فردا حتما

باور این را بنمایم

که دگر فرصت نیست

و بدانم که اگر دیر کنم

مهلتی نیست مرا

و بدانم که شبی خواهم رفت

و شبی هست که نیست

پس از آن فردایی

یاد من باشد

باز اگر فردا غفلت کردم

آخرین لحظه ی از فردا شب

من به خود باز بگویم این را

مهربات باشم با مردم شهر

و فراموش کنم

هر

چه

گذشت.....